

## ساختار حکومت در نهج البلاغه

\* علی اکبر نوایی

\*\* سید حسین سید موسوی

### چکیده

نهج البلاغه در حوزه فقه سیاسی، پس از قرآن کریم و سیره سیاسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بنیانگذار فلسفه سیاسی اسلام است که راهبردهای سیاسی روشنگرانه‌ای در زمینه حکومت و ساختار آن ارائه نموده است. حکومت، قدرت و ولایت بر جامعه از ناحیه خداوند به عنوان حق حاکمیت الهی به کسی منتقل می‌شود که وجودش سراسر، تجلی الهی است. حکومت وسیله اقامه حق و زدودن ظلم و ستم از جامعه است و حکومتی مشروع خواهد بود که از طرفی منشأ الهی داشته، حاکم آن واجد صلاحیت‌های ذاتی باشد، و از طرف دیگر از اقبال مردم بهره‌مند نمی‌باشد؛ چراکه مقبولیت مردمی حکومت باعث کارآمدی آن خواهد شد.

### واژگان کلیدی

حکومت، سیاست، قدرت، مشروعیت، مقبولیت.

aliakbar\_navaei@yahoo.com

shmosavi@ferdowsi.um.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۲۳

\*. مربی گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.

\*\* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۴

### درآمدی بر نوشتار

نهج‌البلاغه امام علی علیه السلام در حوزه فلسفه سیاسی، پس از قرآن کریم و روش و اعمال سیاسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنیادگذاری فلسفه سیاسی اسلام را برعهده دارد. محور رهنمودها و راهبردهای سیاسی امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه با تکیه بر ایمان به خدا و با هدف نجات انسان‌ها از انقیاد نفس و شیاطین عبارت است از، تقرب به خدا و هدایت جامعه به سمت ارزش‌های والای معنوی برای خداگونه شدن انسان، اصلاح حکومت، قدرت و نوع حرکت اجتماع که در این میان، به مقوله حکومت با ساختار و شاکله متمایزی از سایر حکومت‌ها، توجه ویژه‌ای داشته است.

در این بینش پویا و تکامل‌آفرین، حق حکومت فقط از آن خداوند است و جز او هیچ مرجع دیگری صلاحیت حاکمیت ندارد، مگر آنکه از جانب او شخصی به دلیل وجود تمایزات و داشتن اهلیت و صلاحیت، برگزیده شده، حاکمیت به او واگذار شود. بدین‌روی، مقوله مشروعیت نیز، با توجه به این ساختار و شاکله تأیید و تعریف خواهد شد. حکومت، دارای صبغه‌ای ربانی و الهی است و باید در مسیر خیر، فضیلت، عدالت و سعادت فرد و اجتماع، حرکت جامعه را تنظیم نماید.

نهج‌البلاغه، مسئله قدرت را که با حاکمیت و حکومت، پیوندی ناگسستنی دارد، فرایندی دانسته، که وسیله دستیابی به اهداف والای الهی است و لزوماً باید در اختیار انسان‌های صالح و بافضیلتی باشد که عنوان هادی، امام، راهبر و راهنما و والی امر و ... را به خود اختصاص داده‌اند. تنها چنین انسانی است که شایسته در اختیار گرفتن همه منابع قدرت (منابع انسانی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی) است. با این رویکرد، باید حاکم، راهبر، هادی و صاحب اختیار جامعه، صادق‌ترین، منزّه‌ترین، آگاه‌ترین و دلسوزترین عنصر اجتماع باشد و بتواند نقش الگویی، تربیتی و هدایتی را ایفا کند. بنابراین، حق در اختیار گرفتن منابع قدرت، ناشی از صلاحیت حاکم و اهلیت اوست. و با همین شاکله است که اطاعت او از ناحیه اجتماع، ضرورت می‌یابد؛ زیرا، انسان‌های تحت اراده او، طاعتش را بر خود لازم دانسته، انقیاد او را برعهده می‌گیرند.

امام علی علیه السلام در تصویری که از حاکم ارائه می‌دهد، او را خلیفه و جانشین خدا در تصدی

امور می‌داند؛ از این رو، این مسئله با متدی ویژه و متمایز از روش رایج تعریف شده است. شیوه نهج البلاغه در این خصوص، دین‌مدارانه و خداگرایانه، فیلسوفانه، حکیمانه، خردمندانه و مؤمنانه است. شیوه بازتعریف حکومت و حاکمیت در نهج البلاغه، هرگز متمایل به ملاک‌های جناحی، حزبی، شخصی و نفسانی نبوده، شیوه‌ای است، الهام گرفته از تعالیم قدسی الهی و عملی نبوی و راهبردی کسی که از متن شریعت و تعالیم نبوت با خیر بوده، درصدد به حرکت درآوردن قافله بشری از تاریکی‌ها به بستر نور و فضای نورانی حیات معقول معنوی است. این نکات مهم و تحول‌آفرین و جهت‌بخش، ما را بر آن می‌دارد که با تأمل و تدبر در دریای پر راز و رمز نهج البلاغه، ضمن بهره‌مند شدن از گوهرهای موجود در آن، به بازشناسی بخشی از فلسفه سیاسی امام علی علیه السلام بپردازیم.

### نهج البلاغه، نیاز بنیادی زمان ما

با توجه به رواج تئوری‌های دنیامدارانه و اباحی‌اندیشانه، و غلبه نفسانیات بلوک‌های قدرت و حاکمیت عقل جزئی‌اندیش، امروزه در مقوله حکومت و حاکمیت نظام‌های سیاسی و حکومتی، گرایش عطش‌گونه به شهرت، موقعیت، برجستگی، سلطه‌گری و شهوت نمایان است؛ و از این رو، نهادهای سیاسی و مراکز قدرت، از معنویت، اخلاق، فضیلت و مفاهیم انسانی و ارزشی تهی گردیده‌اند. قدرت، به مثابه هدف، و حاکمیت، به مثابه نهاد سلطه بر جوامع تعریف شده، دیگر جایگاه و نقشی برای خدا و آموزه‌های وحیانی نمانده است و بدین‌روی فضیلت، صداقت، امانت‌داری و عدالت، شرط لازم حکومت بر جوامع انسانی شمرده نمی‌شود. و صد البته که ریشه مشکلات بی‌شمار بشر امروز را باید در همین نگاه جست‌وجو کرد؛ از این رو، نهج البلاغه، به‌عنوان متنی عرفانی، الهی و حکمی، فلسفی، تاریخی، سیاسی، اخلاقی و ... در همه حوزه‌های یادشده، امروزه نیاز بنیادی و راهگشای زمانه ما، در جوامع دینی و اسلامی، به‌خصوص در جامعه‌ای است که مدعی ایجاد حکومتی بر مبنای راهبردها و تئوری‌های موجود در نهج البلاغه است؛ چراکه در این کتاب قویم و پر از اسرار و معارف ربانی و الهی، امام علی علیه السلام در مصدر و مسند امور حکمی، عرفانی، معنوی و سیاسی فعال، با تحلیل حکومت به شیوه‌ای الهی، ملاک‌های دوام، ماندگاری و

پویایی حاکمیت را باز نموده است، که البته باید همچون دُر و مرجان از لابه‌لای کلمات نورانی آن حضرت، استخراج شده، در جهت رفع نیاز امروز جوامع دینی و جامعه اسلامی موجود، به‌منزله راهکار، تذکار، طرح‌ها و شیوه‌هایی در باب حاکمیت و حکومت، تعریف، و به‌کار گرفته شود.

### مفهوم حکومت

بنیادی‌ترین و کلیدی‌ترین نکته در جهت‌شناسی فلسفه سیاسی، فهم معنایی است که در فلسفه سیاسی، از حکومت ارائه می‌شود.

حکومت، در لغت عبارت است از فرمان دادن، مسلط بودن یا مسلط شدن، فرمانروایی، قضاوت، داوری، پادشاهی و... (علی بابایی، بی‌تا: ماده حکمت)

در اصطلاح می‌توان مفاهیمی را از حکومت ارائه نمود.

حکومت، به معنای کوششی است برای تحت قاعده مشخص درآوردن یک سیستم سیاسی. (قلمداران، ۱۳۵۸: ۶)

در تعریفی دیگر:

حکومت، عبارت است از فرمانروایی یک شخص و یا یک هیئت حاکمه و یا هیئت‌های مختلف بر جامعه‌ای، به‌منظور تنظیم و اصلاح امور اجتماعی و انتظام در معاش آن جامعه. (علی بابایی، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۴۵)

در تعریفی دیگر چنین آمده است:

حکومت، مجموعه‌ای از سازمان‌های اجتماعی است که برای تأمین روابط اجتماعی و حفظ انتظام جامعه به‌وجود می‌آیند. (همان)

مفاهیم یادشده، کاملاً در ابهام قرار داشته، تعاریفی کلی‌اند که در هر سیستم حکومتی، می‌توان از این مفاهیم استفاده نمود. به‌عبارت‌دیگر، هر سیستم حکومتی، می‌تواند مدعی به‌کارگیری چنین مفهومی باشد.

گرچه در نهج‌البلاغه، رسماً از واژه حکومت استفاده نشده است، در تمام مواردی که بحث

ولایت، رهبری و زعامت سیاسی، اجتماعی و مدیریت جامعه انسانی مطرح است، منظور همان حکومت است. البته از واژه‌هایی نظیر امام، ولی، سلطان، حاکم، و ... برای شخصی که رهبری اجتماع انسانی و قافله بشری را برعهده می‌گیرد، استفاده شده است.

اشعث بن قیس، در دوران خلافت خلیفه سوم، والی و فرماندار بود، علی رضی الله عنه نیز، پس از خلافت او را به امارت برگزید. آن حضرت در نامه‌ای به او، ذهنیت و برداشت او از فرماندهی و امارت را به چالش کشیده، مفهوم سلطه‌گرانه، تحکم‌آمیز، مستبدانه و جبارانه از حکومت را به کلی نفی می‌کند. بخشی از نامه مزبور عبارت است از:

و أن عملک لیس لک بطعمة و لکنه فی عنقک امانة و انت مسترعی لمن فوقک، لیس لک ان تفتت فی رعیتہ، و لا تخاطر الا بوثیقة، و فی یدیک مال من مال الله عز و جل و أنت من خزانه حتی تسلمه الی، و لعلی الا اکون شر و لا تک لک، والسلام. (صبحی صالح، ۱۳۹۵: ۳۴۶ / ن ۵)

هان! بدان که پست فرمانروایی، برای تو طعمه‌ای نیست که فراعنجش آوری. ولکن حکومت، برعهده تو امانتی است. و تو در تیررس نگاه مافوق خود هستی که باید اطاعتش کنی، چنین حقی ترا نسزد که نسبت به رعیت، استبداد پیشه کنی. و بدون پیمانی محکم به کار مهمی اقدام کنی، در دست تو مالی از خدای بزرگ است و تو از خزانه‌داران و کلیدداران آن می‌باشی. و تا وقتی که آن را به من نسپردی در حفظ امانت کوشا باش، تا که به دست من بسپاریش. و بر من است که بر تو حاکمی بد و کینه‌توز نباشم.

همان‌طور که گذشت، نهج البلاغه، معمولاً کلماتی نظیر امام، والی، ملک، سلطان و ... را به جای کلمه حاکم به کار می‌برد، که از این استعمالات، به‌خوبی مفهوم ارزشی و الهی حاکمیت قابل فهم، درک و استخراج است. مثلاً می‌فرماید:

ان السلطان لامین الله فی الارض و مقیم العدل فی البلاد والعباد و وزعتہ فی الارض. (همان: ۳۴۶)

همانا زمامدار، امین خدا در زمین و برپا دارنده عدل در جامعه، و عامل جلوگیری از فساد، و توزیع‌کننده عدل او در زمین خداست.

از نوع مواجهه علی علیه السلام، دانسته می‌شود که فهم خودکامانه و مستبدانه از حکومت، انسان‌ها و حاکمیت را به وادی انحراف و طغیانگری می‌کشاند. در چنین صورتی است که حاکم، به‌جای خدا تصمیم می‌گیرد و می‌خواهد که مردم، بی‌چون‌وچرا و بدون ضابطه در برابرش تسلیم و مطیع باشند. بدین‌روی می‌توان، مفهوم ذیل را از حکومت در نهج‌البلاغه مطرح نمود:

حکومت، سیستمی اجتماعی، سیاسی است که از طرف خداوند و مردمی رشد یافته، به حاکم یا هیئت حاکمه وانهاده می‌شود، تا در پرتو آن، هدایت و اصلاح و انتظام اجتماعی در مسیر تکامل و بهروزی مادی و معنوی فرد و جامعه عینیت یافته، عملی گردد.

با تأکید بر این نکته است که ایشان بارها کلماتی همچون عبارت ذیل را مطرح می‌نماید:

و لا تقولن انی مؤمر آمر فاطاع، فان ذلک ادغال فی القلب و منهکة للدين و تقرب من الغير. (همان: ۴۲۸ / ۵۳)

نگویید که من امیر و حاکمم باید اطاعت شوم؛ زیرا این باعث انحراف دل و نابودی دین و سبب نزدیک شدن به عقب‌گرد و نابودی است.

بدین‌روی، در فلسفه سیاسی موجود در نهج‌البلاغه، حکومت، زعامت و سرپرستی بر جامعه، به‌منزله یک مقام دنیوی، پست و شغل مطرح نیست که اشباع‌کننده حس جاه‌طلبی، شهرت‌خواهی و بسط بساط شهوت باشد، بلکه امام علیه السلام به‌شدت این نگرش، را طرد، نفی و نکوهش کرده است که چنین چیزی را خوارتر، بی‌مقدارتر و کم‌ارج‌تر از لنگه کفشی وصله شده شمرده، و آن را بسان و یا کمتر از استخوان خوکی در دست انسان جذامی می‌نگرد و از عطسه بزی ماده بی‌مقدارتر می‌خواند:

قال عبدالله ابن عباس رضي الله عنه: دخلت علی امیر المؤمنین علیه السلام بذی قار و هو یخصف نعله فقال لی: ما قيمة هذا النعل؟ فقلت: لاقیمة لها! فقال علیه السلام والله لھی احب من امر تکم الا ان اقیم بها حقا او ادفع باطلا. (همان: ۷۶ / خ ۳۳)

عبدالله بن عباس می‌گوید: بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ذی‌قار وارد شدم، درحالی‌که آن حضرت، کفش خود را وصله می‌کرد. به من فرمود: قیمت این

لنگه کفش چه اندازه است؟ گفتم: این لنگه کفش قیمتی ندارد، سپس فرمود: به خدا قسم، این لنگه کفش در نظرم از امارت بر شما ترجیح دارد، مگر که به وسیله آن حقی را اقامه نموده و باطلی را برطرف سازم.

و نیز می‌فرماید:

اما والذي فلق الحبة و براء النسمة، لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقازوا على كظلة ظالم و لا سغب مظلوم لالقيت حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكأس اولها و لا لفيتم دنياكم هذه اهون عندي من عفتة غتر. (همان: ۵۰ / خ ۳)

قسم به آنکه دانه را شکافت و نسیم صبحگاهان را پدید آورد، اگر حضور مردم در صحنه نبود و حجت و دلیل بر مسئله تمام نشده بود و یاران در صحنه نمی‌بودند و خدا از دانایان پیمان نگرفته بود که بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم، تحمل و صبر نمایند، مهار شتر خلافت را بر روی کوهانش می‌افکندم و همچون گذشته رهایش می‌کردم و نشان شما می‌دادم که این حکومت، در نظرم از عطسه بزی ماده هم کم‌ارج‌تر است.

#### منشأ و ملاک‌های مشروعیت حکومت در نهج البلاغه

یکی از مباحث مهم در بحث حکومت، مسئله مشروعیت است، که البته مشروعیت حکومت، به معنای مشروعیت حاکم و قانون است. قانونی که حاکم براساس آن، حاکمیت می‌نماید. مشروعیت، معادل واژه «Legitimacy» بوده، در فلسفه سیاسی، معادل روایی، قانونی بودن و رسمیت داشتن است. البته با مختصر تحلیلی می‌توان دریافت که مشروعیت، به مفهوم حق حاکمیت بوده، مراد از حقانیت، همان اهلیت، صلاحیت و قابلیت است. یعنی، شرط لازم مقوله حاکمیت اقتدار حاکمان و حکومت بر اعمال حاکمیت است؛ زیرا، هیچ فردی به طبع اولی، حق تسلط بر جان، مال و هستی جامعه را ندارد، مگر اینکه مسئله حقانیت، اهلیت و صلاحیت در میان بوده، پس از احراز صلاحیت و اهلیت نهاد حاکمیت، قدرت و تسلط بر اجتماع انسانی، به او وانهاده خواهد شد. در فلسفه سیاسی لیبرال، مردم، تنها منشأ واگذاری نهاد قدرت به حاکم، و مبنای مشروعیت او و واگذاری حاکمیت به اویند.

ژان ژاک روسو، در نظریه قرارداد اجتماعی، می‌گوید: «مبنای مشروعیت حکومت، اراده عمومی است». (ژان ژاک روسو، ۱۳۶۸: ۹۸)

اگر همه یا اکثر مردم، خواهان حاکمیت فرد یا گروهی خاص باشند، قانون سیستم حکومتی را پذیرفته، بدان صحنه بگذارند، حکومت، حاکم و قانون موجود مشروعیت می‌یابد.

این نظریه در باور عمومی امروز دنیا رواج داشته، معتقد است، حکومت و قدرتی که از مسیر اراده و خواست عمومی مردم به فرد واگذار می‌گردد، مشروعیت داشته، دیگر مسیرهای انتقال قدرت، فاقد مشروعیت‌اند؛ یعنی، صرف انتخاب مردم، مبنای ملاک مشروعیت است. لازمه این دیدگاه عدم وجود پشتوانه حقیقی برای قوانین حاکم بوده، خدا به‌عنوان منشأ و مبنای اصلی مطرح نبوده، ماهیت قانون و صلاحیت‌های حاکم، به‌طور کلی مغفول واقع شده است و ...

اما در نهج‌البلاغه مردم، منحصرأ منشأ و ملاک مشروعیت نیستند؛ چراکه ممکن است جامعه‌ای دچار انحرافات فکری، اخلاقی و عملی شده، افکار مردم جنبه عقلانی، منطقی و الهی نداشته، فساد در ارکان فکری جامعه نهادینه شده باشد، که البته چنین مسئله‌ای در بسیاری از جوامع گذشته و امروز، کاملاً نمودار است.

### منشأ مشروعیت در نهج‌البلاغه

#### ۱. کفایت، اهلیت و صلاحیت ذاتی حاکم

در نهج‌البلاغه از حاکم، تصویری بدیع، همه‌جانبه، عقلانی، منطقی و بایسته ارائه شده است. مهم‌ترین مبحث در این زمینه مقوله اهلیت و صلاحیت حاکم است، که به‌عنوان پیش درآمد، می‌توان به آن پرداخت.

آن حضرت، درباره جایگاه حاکم می‌فرماید:

و مکان القیم بالامر مکان النظام من الخرز یجمعه و یضمه، فان انقطع النظام تفرق الخرز و ذهب ثم لم یجتمع بمخاضیره ابدأ. (صبحی صالح، ۱۳۹۵: ۲۰۳ / خ ۱۴۶)

و مکان و جایگاه قیام‌کننده به امر حکومت (حاکم)، جایگاه بند تسبیح نسبت‌به دانه‌هاست که آنها را جمع می‌کند و با یکدیگر ضمیمه‌شان می‌نماید و پیوند



می‌دهد؛ پس هنگامی که بند تسبیح بگسلد، دانه‌ها متفرق می‌شوند و هریک به گوشه‌ای پراکنده می‌شوند و دیگر هرگز نمی‌توان آنها را با یکدیگر جمع نمود و نظامشان داد.

در ادامه همین کلام، در پاسخ به مشورت‌خواهی خلیفه دوم، با تأکید بر جایگاه مهم حاکم، او را به منزله قطب و اصل معرفی نموده است که باید فوق‌العاده مراقب باشد، تا فرو نپاشد.

ان الاعاجم ان ينظروا اليك غدا يقولوا: هذا اصل العرب فاذا اقتطعتموه استرحتم، فيكون ذلك اشد لكبهم عليك ... (همان: ۲۰۳)

عجم‌ها (ایرانیان) اگر فردا به تو بنگرند، خواهند گفت، که این، اصل عرب است، اگر این اصل و ریشه را قطع کنی راحت خواهید شد و همین موجب آن خواهد شد که بر تو هجوم برده و بتازند.

امام با توجه به این دیدگاه که حاکم، قطب، محور، مرکز، اصل، ریشه و بنیاد شمرده می‌شود، معتقد است، حاکم و امیر بر مسلمین، باید واجد صلاحیت و صفاتی مناسب با آن باشد.

امام در بخش کلمات قصار نهج‌البلاغه، با عباراتی بدیع و زیبا می‌فرماید:

لا يقيم امر الله سبحانه الا من لا يضاع و لا يضارع و لا يتبع المطامع. (همان: ۴۸۸ / حکمت ۱۱۰)

بر پا نمی‌دارد امر الهی را (حکومت و حاکمیت و زعامت را) مگر کسی که سازش‌کاری، معامله‌گری، ملاحظه‌کاری نداشته باشد.

معنای مصانعه، بسیار گسترده و عمیق بوده، مفاهیم بلندی را در خود نهفته است؛ مفاهیمی مانند: نپذیرفتن تملق و سالوس دیگران، خویشاوندباز نبودن، همچون گردنکشان حرکت نکردن ... و مضارعه، نشانه ضعف روحی شدید است و حاکم نباید خود را هم‌رنگ مردم نماید، (مضارعه به مفهوم همسانی و هم‌رنگی در امور دانی و پست با مردم است) و از طمع‌های خود پیروی کند (از طمع‌هایی که در درون می‌پروراند تبعیت ننماید).

فلا تكلموني بما تكلم به الجبارة و لا تتحفظوا مني بما يتحفظ عند اهل البادية و لا تخالطوني بالمصانعة و لا تظنوا بي استتقالا في حق قيل لي و لا التماس اعظام لنفسي

فانه من استثقل الحق ان يقال له او العدل ان يعرض عليه كان العمل بهما اثقل عليه  
 فلا تكفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل. (همان: ۳۳۵ / خ ۲۱۶)  
 با من، به گونه‌ای که با جباران سخن می‌گویید، سخن مگویید. لقبها و کلمات  
 پر طنطنه بیان نکنید. ملاحظه‌کاری‌های متملقان را درباره من روا مدارید، که  
 همچون جبارانم بپندارید مصلحت‌سنجی‌ها درباره من به کار مبرید، با من به  
 شیوه سازش‌کاری و معامله‌گری و ... برخورد نکنید. گمان مبرید که اگر به حق  
 به من سخنی گفته شود بر من سنگین آید. یا از کسی بخواهم مرا تجلیل و  
 تعظیم نماید که هرآن‌کس شنیدن حق یا عرضه شدن حق بر او گران آید، عمل  
 به حق و عدالت برای او سنگین‌تر باشد. پس از گفتن سخن حق به من،  
 خودداری ننمایید.

با چنین دیدگاهی درباره حاکم و فرمانروایی بر مسلمین، می‌فرماید:

ايها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم عليه و اعلمهم بامر الله فيه. (همان:  
 ۲۴۷، خ ۱۷۳)  
 ای مردمان، بی‌گمان برای تصدی مقام مدیریت و رهبری اجتماع، سزوارترین  
 فرد کسی است که در اجرای «حق و حکومت» از دیگران نیرومندتر و در  
 آشنایی با فرمان خدا (در این زمینه) از همه داناتر باشد.

در اواخر دوره خلافت عثمان، که به‌جهت سوء مدیریت وی، ناهنجاری‌ها در جامعه نمودار  
 شده بود، مردم خدمت علی عليه السلام رسیدند و از حضرت خواستند با عثمان سخن گوید، تا او از در  
 عدل و داد درآید و با مردم بیدادگری نکرده، ظلم و بی‌عدالتی روا ندارد. حضرت با عثمان وارد  
 سخن شد و جملات راهگشایی را به او یادآور شد. امام در بخشی از سخنانش چنین می‌فرماید:

فالله الله في نفسك فانك والله ما تبصر من عمي، و لا تعلم من جهل، و ان الطرق  
 لواضحة و ان اعلام الدين لقائمة فاعلم ان افضل عبادالله عند الله امام عادل، هدى و  
 هدى، فاقام سنة معلومة، و امات بدعة مجهولة، و ان السنن لسيرة، لها اعلام، و ان  
 البدع لظاهرة، لها اعلام، و ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل فامات سنة  
 مأخوذة و احيا بدعة متروكة، و اني سمعت رسول الله صل الله عليه و آله يقول يوتي  
 يوم القيامة بالامام الجائر و ليس معه نصير و لا عاذر، فيلقى في نار جهنم فيدور كما

تدور الرحي، ثم يرتبط في قعرها و اني انشدك الله الا تكون امام هذه الامة المقتول.  
(همان: ۲۳۴ و ۲۳۵ / خ ۱۶۴)

خدا را خدا را درباره خودت، که تو، به خدا قسم، چنان نیستی که احتیاج به بصیرت دهی از روی کوری داشته باشی (یعنی مسائل را می‌دانی) و نیاز به آموزش از روی جهل نداری (که به همه امور واقفی) همانا راه‌ها روشن‌اند و نشانه‌های دین بر پا و نمودارند. پس بدان که برترین بنده در نزد خداوند (رهبر عادل) است که خود هدایت یافته و هدایت می‌کند، سنت معلومه‌ای را بر پا می‌دارد و بدعتی را می‌میراند، همانا سنت‌ها و سیره‌ها روشن‌اند، بدعت‌ها نمودارند، و هرکدام آیات و علاماتی دارند، همانا بدترین مردم در نزد خداوند رهبر گمراه و گمراه‌کننده است که سنتی صالح را می‌میراند و بدعتی گمراهگر را احیا می‌کند. من از رسول اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: روز قیامت، رهبر ستمگر را می‌آورند درحالی که یار و نگهبانی ندارد، پس در آتش جهنم افکنده می‌شود و همچون سنگ آسیا می‌چرخد و به قعر جهنم فرو می‌افتد. تو را به خدا سوگند، عملی کن که رهبر مقتول و کشته شده این امت نباشی.

و قد علمتم انه لا ينبغي ان يكون الوالي على الفروج والدماء والمغانم والاحكام و امامة المسلمين البخیل، فتكون في اموالهم نهمته، ولا الجاهل فيضلمهم بجهله و لا الجاني فيقطعهم بجفائه و لا الحائف للدول، فيتخذ قوما دون قوم، و لا المرتشي في الحكم فيذهب بالحقوق، و يقف بهادون المقاطع، و لا المعطل للسنة فيهلك الامة. (همان: ۱۸۹، خ ۱۳۱)

و به‌درستی که می‌دانید، که سزوار نیست که حاکم و فرمانروای بر زنان و خون‌ها و اموال و غنیمت‌ها و احکام و امامت بر مسلمین، بخیل باشد، تا با حرص و ولعی افزون، اموالشان را بچاپد. و نیز نباید جاهل باشد تا با جهلش مردم را به گمراهی کشد و نباید جفاپیشه باشد تا با جفاگری حقوقشان را قطع کند، و نه در تقسیم اموال، به جور و ستم عمل کند، تا در نتیجه، گروهی را بر گروهی ترجیح دهد و نیز نباید رشوه‌گیرنده باشد تا در پرتو رشوه‌خواری حقوق را زیر پا نهد، و حدود الهی را متوقف کند و نباید سنت را تعطیل نموده تا امت به هلاکت رسد.

#### تأکید بر مقام ممتاز خویش

علی عليه السلام در این راستا با اشاره به صفات عالی رهبری و مقام ممتاز، اهلیت و اولویت خویش

برای حکومت، خود را سزاوارتر از دیگران برای رهبری اجتماع معرفی می‌نماید. در خطبه شششنبه، درباره اولویت خویش، به دلیل داشتن امتیازات رهبری، فرموده است:

اما والله لقد تقمصها فلان و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي، ينحدر عني السيل ولا يرقى الى الطير ... (همان: ۴۸ / خ ۳)  
 قسم به خدا که پیراهن خلافت را فلانی، غاصبانه پوشید و حال آنکه می‌دانست جایگاه من در حکومت، همچون جایگاه سنگ آسیا در آن است. از وجود من سیل علوم و دانش‌ها سرازیر می‌شوند و پرواز اندیشه‌ای عظمت‌م را در نمی‌یابد.

در خطبه ۱۷۲ نهج‌البلاغه آمده است:

و قد قال قائل: انك على هذا الامر يابن ابي طالب لحريص. فقلت: بل انتم والله احرص و ابعد، و انا اخص و اقرب و انما طلبت حقا لي و انتم تحولون بيني و بينه و تضربون وجهي دونه فلما فرغته بالحجة في الملاء الحاضرين، هب كانه بهت لا يدري ما يجيبني. (همان: ۲۴۶ / خ ۱۷۲)

شخصی به من گفت: پسر ابوطالب، تو بر امر خلافت حریصی. من به او گفتم: بلکه شما حریص‌تر و از پیامبر و تشابه با آن دورترید و من از نظر تشابه و خصال روحی و جسمی نزدیک‌ترم، من حق خود را طلب کردم و شما می‌خواهید میان حق من و من حائل و مانع شوید و مرا از آن، منصرف سازید. همین که من با این استدلال قوی او را کوبیدم، به خود آمد و نمی‌دانست که در جواب من چه بگوید!

در نهج‌البلاغه، در راستای همین مسئله (صلاحیت و کفایت ذاتی حاکم)، نکات فراوانی وجود دارد که در بخش حکمت‌ها، حکمت ۱۶۱ در نفی استبداد، حکمت ۱۶۷ در نفی عجب و خودپسندی حاکم، حکمت ۱۶۹ لزوم بصیرت برای حاکم، حکمت ۱۷۶ سعه‌صدر حاکم، حکمت ۱۷۹ لزوم دوری از لجاجت با توده مردم، حکمت ۱۸۱ نفی تفریط، حکمت ۱۸۸ تسلیم حق بودن، حکمت ۲۰۶ لزوم حلم و بردباری، حکمت ۲۲۱ صف‌بندی نکردن در برابر مردم، حکمت ۲۲۴ لزوم تحمل مشقت‌ها، پایداری، عدالت‌ورزی، تواضع، برخورداری از هیبت و حلم و یاری رساندن به مردم، حکمت ۲۹۳ در لزوم مشاوره نکردن با افراد کم‌خرد و نادان، حکمت ۳۲۷ در دوری از کبر یا خود بزرگ‌پنداری، مطرح شده که از باب نمونه به این حکمت

و نکته نورانی اشاره می‌کنیم.

روي انه عليه السلام لما ورد الكوفة فادما من صفين مر بالشباميين، فسمع بكاء النساء على قتلي الصفين، و خرج اليه حرب بن شرحبيل الشبامي و كان من وجوه قومه، فقال عليه السلام له: اتغلبكم نساءكم على ما اسمع؟ الا تنهونهن على هذا الرنين، و اقبل حرب يمشي معه و هو عليه السلام راكب، فقال عليه السلام ارجع فان مشي مثلك مع مثلي فتنة للوالي و مذلة للمؤمن. (همان: ۵۳۲ / حکمت ۳۲۲)

نقل شده که آن حضرت، هنگامی که از صفین به کوفه باز می‌گشتند، در مسیر خود، به شبامیین برخوردند (شبامیین طایفه‌ای در کوفه بودند) آن حضرت شنیدند که زنان شبامی بر کشتگان صفین گریه می‌کنند. شرحبیل شبامی، پشت سر آن حضرت راه افتاد. حضرت فرمود: آیا زنانان بر شما غلبه کرده‌اند و شما نتوانسته‌اید از گریه بازشان دارید؟ چرا نهی نمی‌کنید که نگریند؟ درهمین حال، شرحبیل شبامی، پشت سر آن حضرت حرکت می‌کرد و امام سوار بر مرکب بود، حضرت به او فرمود: بازگرد، ای شرحبیل، زیرا راه رفتن فردی مثل تو، پشت سر فردی همچون من، فتنه‌ای برای حاکم است و سبب ذلت و خواری مؤمن است.

افزون بر این صفات و خصلت‌ها که سبب کفایت ذاتی حاکم است، در نامه آن حضرت به مالک اشتر، انبوهی از صفات برای حاکم بیان شده است که بدون آن صفات و والایی‌ها و برجستگی‌ها، حاکم، صلاحیت حکمرانی نخواهد داشت.

فضیلت شخصی که از راه دانش و آگاهی و صفات والا و برجستگی‌های خصلتی و نفسانی، به حاکمیت و قدرت دست می‌یابد، بسیار فراتر از حد دیدهای ناقص است، چنین فردی محور حرکت جامعه قرار می‌گیرد، زیرا انسان‌های فضیلت‌دوست و عدالت‌خواه، به سوی او گرایش می‌یابند و مجذوبش می‌شوند. فرهیختگی حاکم، احترام افراد را نسبت به خود برمی‌انگیزد و افراد، شیفته او می‌شوند، و همین شیفتگی، منشأ مهمی برای اقتدار اوست و لزوماً شیفتگی به حاکم، در پرتو خصلت‌های ذاتی او فراهم می‌گردد، و از او چهره‌ای فرزانه، عالی، مقتدر و شجاع به نمایش می‌گذارد...؛ بنابراین، صفات و ملکاتی همچون علم، شجاعت، عدالت، سازش‌ناپذیری، هدف‌داری، قاطعیت، احترام متقابل و

خصلت‌های والای اخلاقی در او شرط است و این، همان نکته‌ای است که ما تحت عنوان کفایت ذاتی حاکم از آن یاد می‌کنیم. (نوایی، ۱۳۸۱: ۲۵۶)

## ۲. منشأ الهی و دینی

ملاک و منشأ مهم دیگری که در نهج‌البلاغه، سبب حقانیت حکومت، حاکمیت و اقتدار حاکم می‌شود، منشأ الهی، فکری و مذهبی حکومت و حاکم است؛ یعنی، حاکم باید از جانب خداوند برگزیده شده باشد، که البته سبب این برگزیدگی هم، همان خصلت‌های والا در حاکم است که این شایستگی را به او می‌بخشد تا از جانب خدا، چه به نص و چه به تعیین، و چه با بیان صفات و الایه‌ها و خصلت‌ها انتخاب شود. در تصویری که نهج‌البلاغه از این مسئله ارائه می‌دهد، قدرت و حاکمیت از ناحیه خداوند و دین، برای حاکم جعل می‌شود. تصویر مزبور جنبه سلسله مراتبی طولی داشته، در این سلسله ابتدا پیامبر و بعد از ایشان معصومین و اهل بیت او و در دوران غیبت معصومین، انسان‌های شایسته‌ای که واجد صفات والایند، به نصب الهی، چه مستقیم و چه غیرمستقیم واجد صلاحیت حکومت بر مردم‌اند.

مرتضی مطهری در این زمینه می‌نگارد:

برخی می‌پندارند که در نهج‌البلاغه به‌هیچ‌وجه به مسئله نص اشاره‌ای نشده و تنها به مسئله صلاحیت و شایستگی اشاره شده است. این تصور صحیح نیست، زیرا اولاً در خطبه دوم نهج‌البلاغه صریحاً درباره اهل بیت می‌فرماید: «و فیهم الوصیة والوراثة» یعنی وصیت رسول خدا و همچنین وراثت رسول خدا ﷺ در میان آنهاست. ثانیاً در موارد زیادی علی ﷺ از حق خویش چنان سخن می‌گوید که جز با مسئله تنصیب و مشخص شدن حق خلافت برای او به‌وسیله پیامبر اکرم ﷺ قابل توجیه نیست. در این موارد سخن علی این نیست که چرا مرا با همه جامعیت کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند، سخنش این است که حق قطعی و مسلم مرا از من ربودند. بدیهی است که تنها با نص و تعیین قبلی از طریق رسول اکرم ﷺ است که می‌توان از حق مسلم و قطعی دم زد. صلاحیت و شایستگی، حق بالقوه ایجاد می‌کند، نه حق بالفعل، و در مورد حق بالقوه سخن از ربوده شدن حق مسلم و قطعی، صحیح نیست. (مطهری، ۱۳۵۴: ۱۴۷)

یکی از مباحث عمده در نهج البلاغه، اشاره مؤکد به منشأ الهی حکومت و حق انحصاری خداوند بر حاکمیت است؛ از این رو، هیچ انسانی، بالاصاله، حق حاکمیت ندارد، مگر اینکه از جانب خدا، حاکمیت به او تفویض شده باشد. در خطبه شقشقیه، امام علی علیه السلام حاکمیت را حق خویش می‌داند که از جانب خدا به ایشان تفویض شده است؛ و تصریح می‌فرماید:

أرى ثرائي نهباً. (صبحی صالح، ۱۳۹۵: ۴۸ / خ ۳)  
حق موروثی خودم را می‌دیدم که به غارت رفته است.

حق موروثی، کنایه از وراثت معنوی و الهی است. علی علیه السلام، پس از قتل عثمان و بیعت مردم با ایشان، طی نامه‌ای به همه کارگزارانش در قلمرو عالم اسلامی چنین نگاشت: «پیامبر به من فرمود: ای پسر ابوطالب، ولایت بر امت من از آن توست». این نکته نیز، به همان میراث الهی اشاره می‌کند که خدا به ایشان وانهاده است. این میراث یعنی حکومت براساس دین و قرار گرفتن در رأس حاکمیت دینی که او بدان اهلیت داشت.

#### تلاش در بازپس‌گیری میراث غارت‌شده

در این راستا آن حضرت، برای بازپس‌گیری میراث غارت‌شده خود کوشید. او همراه با همسر گرامیش با گرفتن دستان حسن و حسین علیهما السلام، به در خانه مهاجر و انصار می‌رفت و ماجرای غم‌بار انحراف سقیفه را به آنان یادآور می‌شد و از گذشته پرخطرهای که در کنار رسول خدا داشتند یاد کرده، سخنان پیامبر درباره خود، فاطمه و فرزندانش را یادآوری می‌نمود. این کار را تا حدی پیش برد که اتمام حجت شود و مردم بدانند که حکومت اسلامی، اهلیت می‌خواهد و باید من الله باشد و اجتهاد نمی‌تواند جایگزین نصوص الهی و نبوی شود. با همین ذهنیت بزرگ بود که در برابر پرسش عبدالرحمان عوف، پاسخ «نه» داد، تا ثابت کند که حکومت به رأی شخص حاکم ارتباطی نداشته، باید برخاسته از متن دستورهای الهی باشد.

#### ۳. منشأ اجتماعی و مردمی

منشأ مردمی حاکمیت، از مقوله‌های پررنگی است که در نهج البلاغه بر آن تأکید شده است.

منشأ مردمی حکومت یعنی، صلاحیت مردم در جعل حاکمیت برای حاکم و هیئت حاکمه. درحقیقت، یعنی انتقال حاکمیت از مرحله مشروعیت ذاتی، به مقوله کارآمدی؛ به عبارتی، مردم هم حاکمیت را جعل، و هم آن را کارآمد می‌کنند.

این مسئله‌ای است که در نهج‌البلاغه در موارد فراوانی بر آن اصرار شده است.

فما راعني الا والناس الي كعرف الضيع ينثالون الي من كل جانب حتى لقد وطيء

الحسنان و شق عطفای مجتمعين حولي كريضَة الغنم ... (همان: ۴۹)

هیچ امری مرا بر پذیرش خلافت و انداشت، مگر آنکه دیدم مردم همچون اجتماع موهای دور گردن کفتار، دور من اجتماع کردند (کنایه از شدت ازدحام مردم)، به من از هر جانب هجوم می‌آوردند تا آنکه حسن و حسینم زیر دست‌وپا رفتند و دو سوی جامه‌ام پاره شد، همچون گله‌های گوسفند پیرامونم گرد آمدند.

و در ادامه همین فرمایشات، حضرت می‌فرماید:

اما والذي خلق الحية و براء النسمة لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر

و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم لالقيت

حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكأس اولها و لالفيتم دنياكم هذه ازهد عندي

من عطفة عنز. (همان: ۵۰)

سوگند به آنکه دانه را بشکافت اگر حضور مردم در صحنه نبود و حجت بر وجود

یاوران نمی‌بود خلافت را بر روی کوهانش می‌افکندم و در پایان کار اول را انجام

می‌دادم و نشان می‌دادم که دنیای شما در نظرم حقیرتر از عطسه بزی ماده است.

همچنین در نهج‌البلاغه آمده است:

اما بعد فقد علمتما و ان كنتمما اني لم ارد الناس حتى ارادوني و لم اباعهم حتى

بباعوني و انكما ممن ارادني و بايعني و ان العامة لم يباعيني لسلطان غالب، ولاعرض

حاضر فان كنتما بايعتماني طائعين، فارجعا و انكما ممن ارادني و بايعني و ان العامة

لم يباعيني لسلطان غالب ولاعرض حاضر فان كنتما بايعتماني طائعين، فارجعا و توبا

الي الله من قريب، و ان كنتما بايعتماني كارهين، فقد جعلتما لي عليكما السبيل

بأظهار كما الطاعة، اسراركما المعصية. (همان: ۴۴۵ و ۴۴۶ / ن ۵۴)



پس از یاد خدا و درود، شما آگاهید گرچه پنهان می‌دارید که من برای حکومت در پی مردم نرفته، آنان به‌سوی من آمدند و من قول بیعت نداده تا آنکه آنان با من بیعت کردند و شما دو نفر (طلحه و زبیر) از کسانی بودید که مرا خواسته و بیعت کردید. همانا بیعت مردم با من، نه از روی قدرتی مسلط بود، و نه برای به‌دست آوردن متاع دنیا، اگر شما دو نفر (طلحه و زبیر) از روی میل و انتخاب بیعت کردید، تا دیر نشده بازگردید و در پیشگاه خدا توبه کنید و اگر در دل به اکراه بیعت کردید، خود دانید؛ زیرا، این شما بودید که مرا در حکومت بر خویش، راه دادید.

علی علیه السلام در نامه‌ای به معاویه می‌نگارد:

انه بايعني القوم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان علي ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد ان يختار، و لا للغائب ان يرد، و انما الشورى للمهاجرين والانصار، فان اجتمعوا علي رجل و سموه اماما كان ذلك لله رضي. فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعة زدوه الي ما خرج منه، فان ابى قاتلوه علي اتباع غير سبيل المؤمنين و ولاة الله ما تولى. (همان: ۳۶۷ / ن ۶)

همانا کسانی با من بیعت کردند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند. پس آن که در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه‌ای دیگر برگزیند، و آن که غایب است نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد. و همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و آن را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است، حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی بازمی‌گردانند. اگر سرباز زد، با او پیکار می‌کنند. زیرا که به راه مسلمانان درنیامده، خدا هم او را در گمراهی وامی‌گذارد.

مسئله مهم در نوشتار فوق، تأکید بر نقش مردم در بیعت و واگذاری نهاد حاکمیت به امام و رهبر جامعه است، که البته اگر مردم او را به مسند حاکمیت نشانند، خداوند هم از این کار خشنود شده و به آن رضایت خواهد داد. و اگر کسی از بیعت او سرباز زند، بر مردم است که با او از در جنگ درآیند، زیرا بیعت‌شکنی کرده است.

امام، بر لازم‌الاجرا بودن بیعت از جنبه سیاسی، تأکید دارند؛ چراکه، در صورت بیعت و سپردن امر حکومت بر حاکم، باید آن را اجرا، یعنی از او اطاعت کنند؛ یعنی تا زمانی که مردم

با امام بیعت نکنند، شرعاً، او رئیس جامعه و دولت نخواهد بود. پس بیعت مردم با او به معنای اقرارشان به اطاعت از ایشان و التزام و پایبندی آنها به رهبری و قیادت او بوده؛ حاکم و خلیفه نیز، در چارچوب اهداف بیعت التزام و تعهد شرعی می‌یابد. (نوایی، ۱۳۸۱: ۲۰۳)

لم تكن بيعتكم اياي فلتة، و ليس امري و امرکم واحدا، اني اريدکم الله و انتم تريدوني لانفسکم. ايها الناس! اعينوني على انفسکم و ايم الله لانصفن المظلوم من ظالمه، و لا قودن الظالم بجزامته، حتى اورده منهل الحق و ان كان کارها. (صبحی صالح، ۱۳۹۵: ۱۹۴ / کلام ۱۳۶)

بیعت شما مردم با من، بی مطالعه و ناگهانی نبود، و کار من و شما یکسان نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید. ای مردم! برای اصلاح خودتان مرا یاری کنید. به خدا داد ستمدیده را از ظالم ستمگر بگیرم، و مهار ستمگر را بفشارم و به آبشخور حق وارد سازم، گرچه میلی به آن نداشته باشد.

### عنصر نظارت در حکومت

از منظر نهج البلاغه، نظارت بر هیئت حاکمه، حاکمان و سیستم حکومتی، جهت جلوگیری از انحراف نهاد حاکمیت، امری بایسته و ضروری است. بیشترین نظارت بر نهاد حاکمیت، چنان که از نهج البلاغه برمی‌آید، نظارتی قوی توسط توده‌های اجتماعی است که معتقد به اسلام و حاکمیت‌اند. مردم بهترین حکم‌کنندگان درباره رفتار حاکمان‌اند. جامعه در نگاه جمعی خود، گرچه بدون تشکیلات و انسجام نهادینه عمل می‌نمایند، فوق یک تشکیلات منسجم و قوی عمل می‌کنند؛ از این رو، باید بر کار حاکمان نظارت قوی و دقیقی داشته باشند، آنان، هم نصب، و هم در هنگام ضرورت، عزل می‌کنند و هیچ عاملی، نه تمایزات اجتماعی و نه پایگاه طبقاتی، نه نوع گرایش‌های ایدئولوژیکی و... هیچ‌کدام، مانع وحدت و انسجام آنها و مانع نظارتشان بر کار حاکمان و والیان نیست.

اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعة، والنصیحة فی المشهد والمغیب والاجابة حین ادعوکم والطاعة حین امرکم. (همان: ۷۹ / خ ۳۴)

اما حق من بر شما، پایبندیتان به بیعت است و نصیحت کردنتان در غیبت و حضور، و اگر به بسیجتان می‌خوانم بی‌تأخیر و تردید پاسخ مثبت دهید.

امام در موردی دیگر می‌فرماید، اگر مردم، نظارت، دقت و بصیرتشان را از دست دهند، فتنه‌های سنگین بر امت اسلامی هجوم خواهند آورد؛ از این‌رو، مردم باید مراقب اوضاع باشند. علی علیه السلام برای نمونه، ماجرای فتنه بنی‌امیه را توضیح می‌دهد که از رهگذر فقدان بصیرت توده‌های اجتماعی و فقدان نظارت آنها بر اعمال حاکمان، رخ داده، و بر امت مستولی گردیده است.

در خطبه ۹۳، با زیر سؤال بردن ماجرای بی‌تفاوتی مردم، فتنه امویان را به‌منزله نتیجه آن مطرح می‌فرماید:

ألا و ان اخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی امیه فانها فتنه عمیاء مظلمة عمت خطتها و خصت بلیتها و اصاب البلاء من ابصر فیها و اخطأ البلاء من عمی عنها، و ایم الله لتجدن بنی امیه لکم ارباب سوء بعدی، کالتاب الضروس، تعذب بفيها و تخبط ببیها و تزین برجلها و تمنع درها، لا یزالون بکم حتی لا یتروکوا منکم الا ناعفا لهم او غیر ضائر بهم. ولا یزال بلائهم عنکم حتی لا یكون انتصار احدکم منهم الا کانتصار العبد من ربه والصاحب من مستصحبه، ترد علیکم فتنهم شرها، مخشیه و قطعاً جاهلیة، لیس فیها منار هدی و لا علم یری. (همان: ۱۳۸ / خ ۹۳)

آگاه باشید (که بر اثر فقدان بصیرت و نظارت گذشته شما) خواهید دید که فتنه‌ای پیش خواهد آمد و ترسناک‌ترین فتنه بر شما (خواهد بود) فتنه بنی‌امیه، که آن فتنه‌ای تاریک و فراگیر و بلایی خاص است، درمی‌یابد این بلا را شخص بصیر و خطا می‌کند فرد کور و فاقد بصیرت. قسم به خدا، بعد از من، خواهید دید بنی‌امیه را بر خودتان اربابانی بدنهاد، مانند شتری دیوانه و بدنهاد، که با دهانش گاز می‌گیرد و با دستش سیلی می‌زند و با پایش لگد می‌زند و از دوشیدن شیرش، خود را باز می‌دارند، پیوسته مصیبت آنها بر شما خواهد گشت به گونه‌ای که باقی نگذارد از شما، یا نفع‌رسانی را یا غیرضرررسانی را، و بلای آنها برطرف نخواهد شد، به‌گونه‌ای که یاری شما از آنها، همچون یاری بنده از صاحبش خواهد بود، فتنه کریه خود را بر شما وارد خواهند ساخت و خوف و

رعبی را بر شما مسلط خواهند کرد، که هیچ نشانه هدایت و پرچم فلاحی دیده نخواهد شد.

اجمالاً در سیستم حاکمیت، عنصر نظارت باید قوی، فعال و همه‌جانبه باشد.

### ساختار و جهت‌گیری قدرت حاکمیت در نهج‌البلاغه

قدرت، عبارت است از نیرو و اقتدار جمعی یا فردی که منجر به مطیع ساختن دیگران و به اطاعت واداشتن آنان می‌شود. هنگامی که قدرت از حالت ثبوتی، به مرحله تحقق عینی و اجتماعی درمی‌آید، اعمال قدرت و نفوذ دادن آن در سطح خرد یا کلان، اقتدار نامیده می‌شود. قدرت می‌تواند به گونه جبری و استبدادی، و به گونه منطقی، عقلانی، ارادی اجتماعی، و الهی ظاهر شود. حضرت سلیمان نمونه قدرت منطقی و الهی است که قدرتش هم از ناحیه خدا و هم از ناحیه مردم به ایشان وانهاده شده بود.

علی علیه السلام در خطبه شششنبه اشاره می‌کند که اقتدار حاکمیت، به دلیل کفایت‌های ذاتی که در وجود مبارکش قرار داشته میسر می‌گردد و به همین دلیل، از ناحیه خدا به او وانهاده شده است.

اما والله لقد تمصها فلان و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي ينحدر عني السيل و لا يرقى الى الطير. (همان: ۴۸ / خ ۳)

قسم به خدا که پیراهن خلافت را فلانی، غاصبانه پوشید و حال آنکه می‌دانست جایگاه من در حکومت، همچون جایگاه سنگ آسیا در آن است. از وجود من سیل علوم و دانش‌ها سرازیر می‌شوند و پرواز اندیشه‌ای عظمتم را در نمی‌یابد.

اما حقیقت آن بود که خود آن حضرت، تصویری ارائه می‌دهد که به دلیل عدم اقبال مردم، قدرت ایشان تحقق عینی نیافته، به اقتدار مبدل نشد؛ یعنی از ناحیه مردم به او وانهاده نشد. از این رو، در نهج‌البلاغه از تمردهای فراوان و بی‌تفاوتی جامعه و مردم سخن می‌گوید. چنان که بارها و در مواقف مختلف این‌گونه سخن گفته‌اند.

يا اشباه الرجال و لا رجال، حلوم الاطفال و عقول ربات المجال، لوودت اني لم اركم و لم اعرفكم معرفة، والله جرت ندما و اعقبت سدما، قاتلكم الله لقد ملتتم قلبي

قیحا و شحتتم صدري غیظا و جرعموتی نغب التهمام انفاسا، و افسدتم علی رأیی بالخذلان والعصیان، حتی قالت قریش ان ابن ابی طالب رجل شجاع و لکن لا علم له بالحرب، لله ابوهم و هل احد منهم اشد لها مراسا و اقدم فیها مقاما منی، لقد نهضت فیها و ما بلغت العشرين، و ها اناذا قد ذرفت علی الستین و لکن لا رأی لمن لا یطاع. (همان: ۷۰ / خ ۲۷)

ای مردنمایان نامرد، طفل نمایان نازپرور، زن ماندگان بی خرد، ای کاش شما را ندیده بودم و هرگز نشناخته بودم. به خدا که پایان این آشنایی، پشیمانی و ندامت بود و دستاوردش، اندوه و حسرت. خدا شما را بکشد که دلم از دستتان پر خون است و سینه‌ام مالمال از خشم. شما، پیایی جرعه اندوه و ناکامی به کامم ریختید و با نافرمانی تان و فرونهادن سخنم، کارم را به هم درآمیختید، تا آنجا که قریش می‌گوید: پسر ابوطالب دلیر است، اما علم جنگ نمی‌داند. خدا به آنان خیر دهد، کدامیک از آنان، بیشتر از من در میدان‌ها و بیشتر از من، نبرد دلیران آموخته است؟ هنوز بیست سال نداشتیم که پا در معرکه پیکار نهادم و اکنون سالیان عمرم از شصت در فزون است، اما آن را که فرمان نبرد سررشته کار از دستش بیرون است.

چنان که مشاهده می‌شود، علی علیه السلام، شکوائیه قلب پاکش را در فقدان قدرت اجتماعی و عدم همراهی انسان‌های زبون بیان می‌نماید و این نوع درد دل‌ها در نهج البلاغه فراوان است.

ایها القوم الشاهدة ابدانهم، الغائبة عنهم عقولهم، المختلفة اهوائهم، المبتلی بها امرائهم صاحبکم یطیع الله و انتم تعصونه و صاحب اهل الشام یعصی الله و هم یطیعونه، لوودت والله ان معاویة صارفنی بکم صرف الدینار بالدرهم فاخذ منی عشرة منکم و اعطائی رجلا منهم. (همان: ۱۴۲ / خ ۹۷)

ای گروهی که بدن‌هایتان حاضر است ولی عقل‌هایتان از شما غایب، گرایش‌هایتان مختلف، حاکمانش بر آنها مبتلا حاکم شما و همراهتان خدا را اطاعت می‌کند و شما نافرمانیش می‌کنید. ولی همراه و صاحب اهل شام (معاویه) خدا را معصیت کرده و آنها (مردم شما) فرمانبرش هستند، به خدا دوست دارم که معاویه شما را مانند دینار به درهم معامله می‌کرد. ده تن از شما را به او می‌دادم و یکی از او باز می‌گرفتم.

با توجه به نامه‌ها، خطابه‌ها و سخنرانی‌ها و تصمیم‌گیری‌های امام، تفویض قدرت از مردم به امام ملموس و عینی است؛ قدرت تفویض شده، قدرتی است که از ناحیه مردم، به حاکم تفویض شده است. و نیز، همین مردم، با تمرد و سرپیچی خودشان، حاکمیت را دچار چالش و ناکامی می‌نمایند، چنان‌که امام ناکامی خویش در تداوم اهداف بلند الهی‌اش را با همین رویکرد متمرده مردم، بازگو نموده است.

فلما نهضت بالامر، نکثت طائفة و مرقت اخرى و قسط آخرون. (همان: ۴۹ / خ ۳)  
 اما همین‌که به امر حکومت قیام نمودم، گروهی پیمان شکستند و گروهی از دین خارج شده و گروهی راه ستمگری پیمودند. (ناکثین، قاسطین و مارقین)  
 مردم‌گرایی در حکومت علوی، نمودی جدی دارد، آن حضرت در بعد نظری و عملی، کاملاً به توده اجتماع توجه دارد. با اهل نظر و خبرگان به رایزنی می‌پرداخت که در تاریخ، نمونه‌های فراوانی دارد؛ از جمله با عبدالله بن عباس و یاران دیگر در هنگامه جنگ صفین و سایر حرکت‌ها و برخوردهای سیاسی، اجتماعی و نظامی. امام علیه السلام، با آن شخصیت والا و تفکر و اندیشه عمیق، مردم را تشویق می‌فرماید که به او مشورت داده، در تصمیم‌گیری‌ها و رایزنی‌ها، یاریش دهند و در امور مشارکت نمایند.  
 امام علیه السلام، پس از بیعت با مردم چنین می‌فرماید:

بدانید که بدون توجه به نظر شما، کاری نمی‌کنم. کلیدهای اموال شما با من است ولی بدون رضایت شما، حتی یک درهم از آن بر نمی‌دارم. آیا رضایت می‌دهید؟ همگی گفتند: آری. (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۸۷: ۳ / ۱۹۰)

و نیز فرمود:

یا اهل الکوفة! اذا ان خرجت من عندکم بغیر راحلتی و رحلی فانا خائن.  
 ای اهل کوفه! آنگاه که من از نزد شما می‌روم، به غیر این اسب و مرکب و اثاثیه‌ام، پس بدانید که من بر شما خیانت ورزیده‌ام.

این موضع‌گیری‌ها، در نظام علوی، نشانگر این حقیقت است که آن امام بزرگ، در

سیستم حکومتی خویش، هرگز خیانت به مردم را روا نمی‌دارد و همواره درصدد رضایت خدا و رضایت مردم در سیستم حاکمیت است.

### نتیجه

امام علی علیه السلام در حوزه فلسفه سیاسی، با ارائه تئوری دینی حکومت، دولت، سیاست، ملک‌داری و شیوه ایجاد حکومت، مفهوم نوینی از حکومت دینی بازگو نموده است. بدین‌سان که، حکومت، سلطه جبارانه فردی مستبد بر مقدرات اجتماعی و جامعه انسانی نیست، بلکه پرتوی از سربان لطف و رحمت الهی بر عامه اجتماع بشری است. طعمه‌ای نیست که در دست طماعی حریص و شهوت‌رانی بی‌مایه قرار گیرد. از این جهت، حاکم، امین خدا و دست‌مهر و رحمت الهی است که با نهایت عطف و لطف بر سر فرزندان آدم و جامعه بشری کشیده می‌شود.

مشروعیت حکومت، منشأ ربانی، معنوی، قدسی و الهی داشته، کفایت ذاتی حاکم، شرط واگذاری حکومت، توسط خداوند به او بوده، مقبولیت اجتماعی، لازمه کارآمدی اوست. بنابراین، حکومت دینی، با تفویض الهی، به فردی صالح و شایسته روی می‌دهد. رشد عقلانی مردم و پذیرش ولایت و حاکمیت حاکم دینی، حاکمیت را کارآمد و عملیاتی می‌نماید.

در جمع‌بندی نهایی، نتایج به‌دست‌آمده از مباحث پیش‌گفته عبارت‌اند از:

- نهج‌البلاغه امام علی علیه السلام در بر دارنده تئوری و نظریه‌ای برای حکومت دینی است که از نظر مدل، شیوه، مبانی، راهبردها و استراتژی‌ها و اهداف، تمایز ساختاری روشنی با سایر حکومت‌های بشری و نفسانی دارد.

- حکومت در اندیشه دینی، ماهیتی الهی و ربانی داشته، مقبولیت مردمی موجب کارآمدی آن است.

- مشروعیت حکومت و حاکمیت، بسته به ماهیت الهی و دینی آن است. در غیر این صورت، به هر نامی که باشد، غیرمشروع است؛ گرچه همه مردم هم آن را پذیرا باشند.

- در نهج‌البلاغه، قدرت در حاکمیت دینی، ماهیت استبدادی و فردی نداشته، پرتوی از قدرت الهی است که در جهت اجرای مرام‌نامه‌های الهی، تحقق عدالت و کرامت انسانی پیش

می‌رود؛ و ماهیتی روحانی و معنوی این جهانی و آن جهانی دارد که حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام مدل اجرایی آن است.

### منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید، ۱۹۸۷ م، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار العلم.
۲. روسو، ژان ژاک، ۱۳۶۸، نظریه قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، تهران، ادیب، چ هفتم.
۳. صبحی صالح، ۱۳۹۵ ق، نهج البلاغه، قم، مرکز البحوث الاسلامیه.
۴. علی بابایی، غلامرضا، اردیبهشت ۱۳۸۵، فرهنگ اصطلاحات علوم سیاسی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۵. \_\_\_\_\_، بی تا، فرهنگ اصطلاحات روابط بین‌الملل، بی جا، بی نا.
۶. قلمداران، حیدرعلی، ۱۳۵۸، حکومت در اسلام، تهران، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۵۴، سیری در نهج البلاغه، تهران، صدرا.
۸. نوایی، علی اکبر، ۱۳۸۱، نظریه دولت دینی، قم، دفتر نشر معارف.